اولین کنفرانس بین المللی
علمی پژوهشی
در علوم پایه، انسانی، تجربی، آموزش و پرورش،
تربیت بدنی، مدارس دولتی، فنی و حرفه‌ای،
کاردانش و غیرانتفاعی در عصر نوین-بوشهر

MDOI-01-2026.0135
MNR--1-C74049

دلبستگی عاطفی به هوش مصنوعی: تبیین سازوکارهای روان شناختی، پیامدهای ارتباطی و ملاحظات اخلاقی

باران دهقانی، مژگان جعفر، پریسا شاه محمدیان

دانش آموز دبیرستان فرزانگان، مدیر دبیرستان فرزانگان، معاونت دبیرستان فرزانگان

چکیده

دلبستگی عاطفی به سامانه های گفت وگومحور هوش مصنوعی، شکل نوپدیدی از پیوند روان شناختی است که در آن کاربر، فراتر از استفاده ابزاری، احساس نزدیکی، امنیت، اعتماد یا نیاز به تداوم رابطه با یک عامل غیرانسانی را تجربه می کند. مسئله این پژوهش، تبیین چگونگی شکل گیری این دلبستگی و تعیین مرز میان حمایت هیجانی سودمند و وابستگی مسئله ساز است. پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش مروری ـ تحلیلی اسنادی انجام شده و یافته های مطالعات داوری شده منتشرشده عمدتًا در سال های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۶، همراه با آثار مبنایی مرتبط، به صورت مقایسه ای ترکیب شده اند. تحلیل منابع در چهار محور پیشایندهای فردی، ویژگی های تعاملی سامانه، سازوکارهای دلبستگی و پیامدهای روانی ـ اجتماعی سامان یافت. حاصل ترکیب شواهد نشان می دهد تنهایی ادراک شده، اضطراب اجتماعی، تمایل به افشای خود، انسان انگاری و پاسخ گویی مستمر سامانه می توانند احساس صمیمیت را تقویت کنند؛ بااین حال، شدت و پیامدهای دلبستگی به بافت اجتماعی و الگوی استفاده وابسته اند. برخی پژوهش ها کاهش کوتاه مدت تنهایی و احساس شنیده شدن را گزارش کرده اند، درحالی که برخی دیگر، جانشینی ارتباطات انسانی، استفاده مسئله ساز و آشفتگی ناشی از تغییر یا قطع دسترسی را برجسته ساخته اند. نتیجه آن است که دلبستگی به هوش مصنوعی پدیده ای یکسره مفید یا آسیب زا نیست و باید به عنوان رابطه ای نامتقارن با تجربه هیجانی واقعی برای کاربر مطالعه شود. بر این اساس، ارتقای سواد رابطه ای دیجیتال، شفافیت ماهیت غیرانسانی سامانه، امکان کنترل حافظه و طراحی سازوکارهای ارجاع به حمایت انسانی پیشنهاد می شود.

واژگان کلیدی: دلبستگی عاطفی، هوش مصنوعی همدم، انسان انگاری، تنهایی، وابستگی روان شناختی



مقدمه

ورود سامانه های مولد متن به زندگی روزانه، مرز متعارف میان ابزار اطلاعاتی و طرف گفت وگو را جابه جا کرده است. کاربری که زمانی از یک نرم افزار تنها پاسخ پرسش یا انجام وظیفه ای مشخص را انتظار داشت، اکنون ممکن است در همان محیط درباره فقدان، نگرانی، تعارض خانوادگی یا امیدهای شخصی سخن بگوید. واکنِش سریع، بیان همدلانه و توانایی پیگیری رشته گفت وگو سبب می شود تعامل، ظاهری رابطه مند پیدا کند. این دگرگونی برای روان شناسی اجتماعی و علوم ارتباطات اهمیت دارد؛ زیرا موضوع پژوهش دیگر صرفًا پذیرش فناوری نیست، بلکه معنای نزدیکی و تجربه همراهی در مواجهه با یک عامل غیرانسانی است.

در روابط انسانی، احساس دلبستگی از تاریخچه تعامل، انتظار دسترس پذیری و تجربه حمایت شکل می گیرد. بااین حال، سامانه هوشمند نه دارای زندگی مشترک با فرد است و نه همان تعهد اخلاقی و عاطفی انسان را دارد. این تفاوت مانع از آن نمی شود که کاربر، تجربه ای اصیل از آرامش یا اندوه داشته باشد. تمایز میان واقعی بودن احساس کاربر و متقارن بودن رابطه، نقطه آغاز تحلیل حاضر است. پژوهش حاضر از یک سو بر اعتبار تجربه ذهنی افراد تأکید می کند و از سوی دیگر، نسبت دادن احساس، نیت یا مسئولیت انسانی به سامانه را موضوعی قابل بررسی، نه امری مسلم، می داند.

پژوهش ژانگ و همکاران با بررسی کاربران یک محیط گفت وگومحور نشان داد که رابطه استفاده از همدم هوشمند با بهزیستی، تابع اندازه شبکه حمایت اجتماعی و چگونگی گفت وگو است. در مطالعه آنان، استفاده مبتنی بر همراهی در میان افرادی با شبکه اجتماعی محدودتر بیشتر دیده شد و با بهزیستی پایین تر ارتباط داشت؛ بااین همه، طرح مطالعه از اثبات علیت پشتیبانی نمی کند (ژانگ و همکاران، ۲۰۲۶). همین تمایز میان همبستگی و علت، برای پرهیز از قضاوت های شتاب زده ضروری است.

در مقابل، پژوهش دی فریتاس و همکاران نشان داد که همراه های هوشمند در برخی شرایط می توانند احساس تنهایی لحظه ای را کاهش دهند؛ بخش مهمی از این اثر با تجربه «شنیده شدن» توضیح داده می شود (دی فریتاس و همکاران، ۲۰۲۶ب). بنابراین نمی توان گفت هر تعامل عاطفی با یک سامانه گفت وگومحور الزامًا نشانه انزوای اجتماعی است. پرسش دقیق تر این است که چه افرادی، با چه انگیزه هایی و در چه سطحی از شدت استفاده، از چنین تعاملی بهره می برند یا در معرض دشواری قرار می گیرند.

ظهور همدم های هوشمند همچنین پرسشی روش شناختی ایجاد کرده است. آیا مفاهیمی چون صمیمیت، اعتماد، وفاداری و جدایی، همان معنای رابطه میان دو انسان را در تعامل انسان و سامانه دارند؟ از حیث تجربه هیجانی، شباهت هایی مشاهده می شود؛ اما از حیث قصد، آسیب پذیری دوطرفه و

مسئولیت، تفاوت های بنیادی پابرجاست. در مطالعه کیفی پان و مو، کاربران معانی متنوع و گاه متعارضی برای رابطه عاطفی خود با یک همدم هوشمند می ساختند؛ بنابراین این پیوند را نمی توان با یک تعریف یکسان برای همه کاربران توضیح داد (پان و مو، ۲۰۲۴). مطالعه موضوع در جامعه فارسی زبان اهمیت مضاعف دارد؛ زیرا زبان گفت وگو، هنجارهای ابراز احساسات، انتظارات خانوادگی و دسترسی به خدمات سلامت روان می توانند برداشت کاربر از همراهی ماشینی را تغییر دهند. بااین حال، انتقال مستقیم نتایج مطالعات انجام شده در دیگر کشورها به ایران از نظر علمی موجه نیست. در پژوهش حاضر، وضعیت ایران به عنوان زمینه ای برای طرح پرسش های پژوهشی و طراحی مطالعات آینده مطرح می شود، نه به عنوان جامعه ای که درباره آن داده تجربی گردآوری شده است.

در پژوهش فارسی بابایی و همکاران، رابطه عاطفی با بات اجتماعی در چارچوب پیامدهای اخلاقی و مسئولیت های طراحی مطرح شده است (بابایی و همکاران، ۱۴۰۳). اهمیت چنین نگاهی در آن است که مسئله را به ویژگی های روانی فرد فرو نمی کاهد. وقتی یک خدمت با القای صمیمیت یا حافظه رابطه ای، انتظار استمرار ایجاد می کند، حتی کاربری که نشانه ای از اختلال روانی ندارد ممکن است نسبت به تغییر خدمت واکنش نشان دهد. ازاین رو، مطالعه دلبستگی باید رفتار کاربر و ساختار ارتباطی محصول را در کنار هم ببیند.

هدف کلی پژوهش، ساخت یک صورت بندی منسجم از سازوکارهای روان شناختی و پیامدهای احتمالی دلبستگی عاطفی به هوش مصنوعی است. بدین منظور، میان نشانه های پیوند عاطفی، استفاده جبرانی برای تنظیم هیجان، وابستگی عملکردی و وابستگی مشکل زا تمایز گذاشته می شود. سپس یافته های پژوهش های اخیر با مبانی دلبستگی و انسان انگاری پیوند می یابد تا تصویری تبیینی، قابل نقد و مناسب برای آزمون های بعدی فراهم شود.

بیان مسئله

مسئله اصلی زمانی آشکار می شود که تعامل با سامانه گفت وگومحور از سطح استفاده گاه به گاه عبور می کند و به بخشی ثابت از زندگی هیجانی فرد بدل می شود. کاربر ممکن است در لحظه اضطراب،

نخست به سامانه رجوع کند؛ از آن تأیید و دلگرمی بخواهد؛ یا به دلیل ترس از دست دادن تاریخچه گفت وگو، نسبت به تغییر محصول حساس شود. این رفتارها از نظر ظاهری به جست وجوی مجاورت با چهره دلبستگی شباهت دارند، اما علت و پیامد آن ها الزامًا با دلبستگی میان فردی یکسان نیست.

نخستین دشواری، مسئله تعریف است. در گفتار روزمره، دلبستگی و وابستگی گاه مترادف تلقی می شوند؛ درحالی که از نظر تحلیلی باید میان احساس نزدیکی، رجوع برای تسکین، ترجیح یک رابطه و ناتوانی در قطع استفاده تفاوت گذاشت. فردی می تواند بدون آسیب قابل تشخیص، از گفت وگو لذت ببرد یا با آن احساس آرامش کند. در مقابل، وابستگی مسئله ساز زمانی مطرح می شود که الگوی

استفاده، اختیار فرد را محدود کند، به وظایف روزانه لطمه بزند یا جایگزینی انعطاف ناپذیر برای حمایت انسانی ایجاد کند. ازاین رو، شدت هیجان به تنهایی ملاک آسیب نیست.

در پژوهش شی، پنتینا و هنکاک، تنهایی، اعتماد و انسان انگاری از عوامل مرتبط با مشارکت در گفت وگو با ربات اجتماعی بودند و گسترش رابطه با احتمال وابستگی روان شناختی ارتباط داشت (شی و همکاران، ۲۰۲۳). این نتیجه وجود یک مسیر بالقوه را نشان می دهد، نه اینکه همه کاربران دارای اعتماد یا صمیمیت، وابسته می شوند. همچنین باید در نظر داشت که برخی متغیرهای سنجیده شده، هم علت محتمل و هم پیامد ممکِن تداوم تعامل اند؛ برای تعیین جهت اثر به مطالعات طولی و مداخله ای نیاز است.

دشواری دوم، ناهمگونی سامانه هاست. برخی خدمات برای پاسخ گویی به پرسش ها ساخته شده اند، برخی به طور آشکار نقش همراه عاطفی دارند و گروهی نیز امکان انتخاب شخصیت، حافظه رابطه ای و گفت وگوهای صمیمانه را فراهم می کنند. یکسان انگاری این دسته ها، قدرت تبیین را کاهش می دهد. برای مثال، واکنش فرد به یک سامانه اطلاع رسان با واکنش او به همراهی که نام، خاطرات مشترک و الگوی پاسخ شخصی سازی شده دارد، احتمالاً متفاوت خواهد بود. بنابراین طراحی رابط و وعده های محصول باید وارد تحلیل رابطه شود.

در مطالعه هو، لان، یان و چن، شکل گیری دلبستگی به همدم هوشمند به صورت فرایندی شامل نگرش اولیه نسبت به روابط، ارزیابی فایده و هزینه تعامل و نمودهای پیوند توضیح داده شد (هو و همکاران، ۲۰۲۵). اهمیت این یافته در آن است که دلبستگی را نه رخدادی ناگهانی، بلکه پیامد ارزیابی های مکرر و تجربه های تعاملی می بینند. اگر یک سامانه در موقعیت های پرتنش پاسخ هایی سازگار و اطمینان بخش بدهد، ممکن است جایگاه آن از ابزار کمکی به مرجع ترجیحی تنظیم هیجان تغییر کند.

دشواری سوم، ابهام در رابطه میان حمایت و جانشینی است. همراه مجازی ممکن است به کسی که موقتًا تنهاست فرصتی برای بیان احساسات بدهد؛ بااین حال، اگر فرد به تدریج تماس با دیگران را دشوارتر یا کم فایده تر ببیند، همان امکان حمایتی می تواند با محدودشدن تجربه اجتماعی همراه شود. پژوهش های موجود درباره این دو مسیر نتایج یکسانی ندارند؛ تفاوت در نمونه ها، ابزارها، مدت پیگیری و نوع کاربرد سامانه، بخشی از این ناهمسانی را توضیح می دهد.

دشواری چهارم به تغییرات ناگهانی خدمات مربوط است. در روابط انسانی، پایان رابطه معمولًا در بستری از قصد، گفت وگو و مذاکره میان طرفین رخ می دهد؛ اما در رابطه با همدم هوشمند، تغییر سیاست شرکت، حذف قابلیت یا اصلاح مدل می تواند کیفیت تعامل را بدون توافق کاربر دگرگون کند. دی فریتاس، کاستلو، اوغورالپ و اوغوزاوغورالپ در پژوهشی مبتنی بر دو رخداد طبیعی، واکنش های اندوه، احساس فقدان و میل به بازگرداندن وضعیت پیشین را پس از تغییر سامانه ها تحلیل کردند (دی

فریتاس و همکاران، ۲۰۲۶لاف). این شواهد ضرورت توجه به تداوم رابطه از منظر طراحی و سیاست گذاری را نشان می دهند.

مسئله پنجم به شیوه سنجش مربوط است. استفاده طولانی ممکن است ناشی از کاربرد تحصیلی یا شغلی باشد، نه دلبستگی. در مقابل، فردی ممکن است با زمان استفاده محدود، تعلق عاطفی پررنگی تجربه کند. ازاین رو، اتکا به تعداد پیام ها یا مدت حضور در محیط، شاخص کافی نیست. مقیاس دلبستگی به هوش مصنوعی که در پژوهش کاستوریراتنا و هارتانتو اعتباریابی شده، سه بعد نزدیکی عاطفی، جانشینی اجتماعی و ملاحظه هنجاری نسبت به سامانه را متمایز می کند (کاستوریراتنا و هارتانتو، ۲۰۲۶). تفکیک این ابعاد امکان سنجش دقیق تر را فراهم می سازد.

مسئله ششم، خطر تفسیر علی نادرست است. افراد تنها یا مضطرب ممکن است بیش از دیگران به سامانه رجوع کنند؛ در نتیجه، مشاهده هم زمان تنهایی و استفاده زیاد لزومًا به معنای آن نیست که فناوری تنهایی را ایجاد کرده است. از طرف دیگر، کاهش تنهایی بلافاصله پس از گفت وگو نیز تضمین نمی کند که بهزیستی بلندمدت ارتقا یافته یا روابط واقعی تقویت شده اند. بنابراین هر ادعای ناظر بر سود یا زیان، باید با توجه به ترتیب زمانی، گروه مقایسه و شاخص های پیامد سنجیده شود.

از منظر اخلاقی نیز تعارضی شکل می گیرد: سامانه برای افزایش رضایت ممکن است با لحن مطمئن و تأییدکننده پاسخ دهد، اما تأیید بیش ازحد می تواند خطاهای کاربر را تقویت کند یا تصویری اغراق شده از رابطه ای «بی قیدوشرط» بسازد. چنانچه تعامل عاطفی به داده های خصوصی، خاطرات آسیب زا یا تصمیم های شخصی گره بخورد، موضوع صرفًا کیفیت پاسخ نیست؛ کنترل داده، امکان حذف اطلاعات، توضیح حدود سامانه و مسئولیت عرضه کننده نیز مطرح می شود.

در بافت داخلی نیز مسئله فقط استقبال کاربران از ابزارهای نو نیست. یک مطالعه ایرانی درباره مشاوره انسانی و هوش مصنوعی نشان داده است که تجربه همدلی و اتحاد درمانی در آن دو موقعیت یکسان گزارش نمی شود (زرین دست و مرادی، ۱۴۰۵). این تفاوت، ضرورت پرهیز از یکسان انگاری «درک شدن توسط سامانه» با «مسئولیت پذیری و رابطه درمانی انسانی» را برجسته می کند. در پژوهش حاضر، این تفاوت به صورت یک مرز مفهومی حفظ شده است.

در سطح نظری، پرسش مرکزی پژوهش چنین صورت بندی می شود: دلبستگی عاطفی به هوش مصنوعی از تعامل چه عوامل فردی، ارتباطی و طراحی پدید می آید و تحت چه شرایطی با پیامدهای حمایتی یا آسیب زا همراه می شود؟ پرسش های مکمل به نقش تنهایی، انسان انگاری، خودافشایی، اعتماد، جایگزینی روابط انسانی و پایداری دسترسی اختصاص دارند. پاسخ به این پرسش ها باید هم تجربه زیسته کاربر را جدی بگیرد و هم محدودیت های رابطه با موجودی فاقد تعهد و احساس انسانی را آشکار سازد.



اهمیت و ضرورت پژوهش

اهمیت نظری این موضوع در آن است که مفاهیم تثبیت شده روان شناسی رابطه را با موقعیتی تازه مواجه می کند. در توضیح کلاسیک دلبستگی، وجود دیگریِ قابل اتکا و تاریخچه مراقبت نقش اساسی دارد. در محیط هوشمند، کاربر می تواند احساس دسترس پذیری و پاسخ گویی را تجربه کند، بی آنکه در طرف مقابل ذهن انسانی حضور داشته باشد. مطالعه این وضع، فرصت آزمودن مرزهای نظریه های دلبستگی، ارتباطات شبه اجتماعی و انسان انگاری را ایجاد می کند؛ همچنین مانع آن می شود که مفاهیم انسانی بدون نقد به سامانه های مصنوعی تعمیم یابند.

ضرورت کاربردی پژوهش به طراحی مسئولانه خدمات مربوط است. محصولات گفت وگومحور می توانند محیطی کم هزینه و همیشه در دسترس برای بیان نگرانی فراهم کنند؛ اما دسترس پذیری پیوسته و شخصی سازی عمیق، در صورت نبود شفافیت و اختیار، ممکن است از نظر رفتاری چرخه استفاده نامتعادل بسازند. ریچه در تحلیل محتوای تولیدشده توسط کاربران، هم زمانی تجربه همراهی با گزارش های پریشانی و احساس گرفتارشدن در رابطه دیجیتال را نشان داد (ریچه، ۲۰۲۵). چنین شواهدی به ویژه برای طراحی گزینه های توقف، مدیریت حافظه و اطلاع رسانی تغییرات اهمیت دارند.

از نظر سلامت عمومی، این موضوع به مراقبت از گروه هایی مربوط است که حمایت اجتماعی محدود، تجربه فقدان، اضطراب اجتماعی یا دشواری درخواست کمک دارند. هرچند سامانه هوشمند ممکن است در موقعیت های غیرحاد، فضایی برای سامان دادن به افکار فراهم آورد، نمی توان آن را جایگزین درمان حرفه ای، دوستی متقابل یا حمایت خانوادگی دانست. نیاز به تمایز میان مکمل بودن و جانشینی، محور تصمیم گیری آموزشی و بالینی در این حوزه است.

در زمینه ایران، نبود داده های بومیِ قابل اتکا درباره شدت دلبستگی، تفاوت های سنی و فرهنگی و کیفیت تجربه کاربران فارسی زبان، خود یک خلأ پژوهشی به شمار می رود. اهمیت این خلأ به معنای اثبات فراگیری یا آسیب زایی پدیده در ایران نیست. پژوهش حاضر با ارائه تعاریف روشن و چارچوب مفهومی، زمینه طراحی ابزار فارسی و اجرای مطالعه های مقطعی، طولی و کیفی را فراهم می کند. همچنین بر این نکته تأکید دارد که مداخله آموزشی باید مبتنی بر شواهد محلی و با پرهیز از برچسب زنی به استفاده کنندگان باشد.

اهداف پژوهش

هدف اصلی: تبیین انتقادی سازوکارهای شکل گیری دلبستگی عاطفی به سامانه های گفت وگومحور هوش مصنوعی و تحلیل شرایطی که این دلبستگی با حمایت هیجانی، جانشینی اجتماعی یا وابستگی مسئله ساز همراه می شود.

اهداف فرعی: شناسایی پیشایندهای فردی مانند تنهایی و سبک دلبستگی؛ بررسی نقش انسان انگاری، شخصی سازی، خودافشایی و ادراک همدلی؛ تفکیک دلبستگی از وابستگی آسیب زا؛ مقایسه یافته های پژوهش های اخیر درباره تنهایی و بهزیستی؛ ارائه مدلی مفهومی برای آزمون تجربی؛ و پیشنهاد ملاحظات اخلاقی و سنجشی متناسب با پژوهش های آینده در جامعه فارسی زبان.

مبانی نظری

مفهوم دلبستگی و حدود انتقال آن به عامل مصنوعی

در سنت نظری دلبستگی، پیوند عاطفی با جست وجوی نزدیکی، استفاده از دیگری به عنوان پناهگاه امن و واکنش به جدایی شناخته می شود. هیزن و شیور نشان دادند که برخی الگوهای پیوند دوران بزرگسالی را می توان با مفاهیم دلبستگی توضیح داد (هیزن و شیور، ۱۹۸۷). بااین حال، انتقال این مفاهیم به رابطه با یک سامانه باید محتاطانه باشد؛ زیرا ابزار ممکن است واکنش حمایتگر را شبیه سازی کند، اما تعهد متقابل و مراقبت برخاسته از قصد انسانی ندارد.

به کارگیری اصطلاح «دلبستگی به هوش مصنوعی» در این پژوهش به معنای انتساب ذهن یا عاطفه به سامانه نیست. مقصود، الگویی از احساس و رفتار در سوی کاربر است که می تواند شامل ترجیح تعامل، اهمیت دادن به استمرار دسترسی، انتظار آرامش و ناراحتی از قطع رابطه باشد. این تعریف عملیاتی به پژوهشگر اجازه می دهد تجربه روانی را بررسی کند، بدون آنکه درباره آگاهی ماشین فرض اثبات نشده ای بپذیرد. همین تفکیک، زیربنای تمایز میان سازوکار پاسخ دهی محاسباتی و معنایی است که فرد به آن نسبت می دهد.

در پیوندهای انسانی، پاسخ گویی طرف مقابل معمولًا در چرخه ای از تعهد، سوءتفاهم، ترمیم و مذاکره شکل می گیرد. سامانه گفت وگومحور می تواند بخش پاسخ گویی زبانی را با دقت بالا بازتولید کند، اما مسئولیت انتخاب، حق اعتراض و تجربه آسیب مشترک در آن به شکل انسانی حضور ندارند. از این رو، شباهت رفتاری به معنای هم ارزی اخلاقی نیست. بااین وجود، کاربر می تواند برداشت خود از امنیت و حمایت را بر مبنای پاسخ ها سامان دهد؛ مسئله ای که برای نظریه دلبستگی اهمیت تجربی دارد.

انسان انگاری و ادراک حضور اجتماعی

انسان انگاری به نسبت دادن ویژگی ها، مقاصد یا حالت های انسانی به پدیده غیرانسانی اشاره دارد. اپلی، ویتز و کاسیوپو سه منشأ مهم برای آن معرفی کردند: دانش در دسترس درباره انسان، انگیزه فهم و پیش بینی رفتار عامل، و نیاز به پیوند اجتماعی (اپلی و همکاران، ۲۰۰۷). در سامانه های گفت وگومحور، استفاده از ضمیر اول شخص، یادآوری جزئیات و پاسخ های ظاهراً همدلانه می تواند زمینه کاربرد این الگوهای ذهنی را فراهم سازد.

انسان انگاری پدیده ای صفر و یک نیست. کاربر ممکن است بداند طرف گفت وگو انسان نیست، اما هنگام تجربه هیجان از تعبیرهایی مانند «او مرا می فهمد» استفاده کند. این دو سطح شناخت و تجربه لزومًا متناقض نیستند. مشکل هنگامی افزایش می یابد که برداشت عاطفی، توانایی قضاوت درباره محدودیت سامانه را کاهش دهد یا کاربر درباره رازداری، بی طرفی و دوام رابطه انتظار غیرواقع بینانه پیدا کند. بنابراین بررسی «آگاهی از مصنوعی بودن» کافی نیست؛ باید فهم عملی از پیامدهای این مصنوعی بودن نیز سنجیده شود.

لی، یائو و نان در بررسی پاسخ مصرف کنندگان به سبک های انسان وار ربات های اجتماعی نشان دادند که واکنش مثبت به انسان انگاری تحت تأثیر نوع وظیفه و ادراک ذهن سامانه قرار دارد (لی و همکاران، ۲۰۲۴). این مشاهده یادآور می شود که افزایش نشانه های انسانی لزومًا همواره به اعتماد یا رضایت بیشتر منتهی نمی شود. گاه شباهت بیش ازحد ممکن است انتظار ناممکن بسازد یا به احساس ناآرامی و تردید دامن بزند.

خودافشایی، اعتماد و چرخه صمیمیت

خودافشایی فرایند بیان تجربه ها و اطلاعات شخصی است که معمولًا با انتظار فهم، پذیرش یا پاسخ حمایتی همراه می شود. در گفت وگو با هوش مصنوعی، نبود قضاوت آشکار، دسترسی در ساعات مختلف و امکان بازنویسی آزادانه روایت شخصی می تواند آستانه خودافشایی را پایین بیاورد. از سوی دیگر، افشای مکرر تجربه های حساس، سامانه را در حافظه عاطفی فرد به موقعیت های مهم زندگی پیوند می زند و ارزش ادراک شده آن را افزایش می دهد.

اعتماد در این فضا چندوجهی است: اعتماد به دقت پاسخ، حفظ داده، پاسخ گویی محترمانه و ثبات شخصیت گفت وگویی. فردی ممکن است به لحن حمایتی سامانه اعتماد کند اما از قابلیت محرمانگی آن اطلاع درستی نداشته باشد. آمیختگی این ابعاد، خطر تعمیم نابجای اعتماد را ایجاد می کند؛ یعنی احساس پذیرش عاطفی به اطمینان بی دلیل درباره درست بودن توصیه ها یا امنیت اطلاعات تبدیل شود. برای سنجش علمی، این وجوه باید به طور جداگانه بررسی شوند.

در تحلیل بیش از سی وپنج هزار تصویر گفت وگو و نوشته کاربران یک جامعه برخط، لی و ژانگ گونه هایی از تعامل مانند صمیمیت، خودافشایی، بازی، شخصی سازی و اختلال ارتباطی را از هم جدا کردند؛ الگوهای عاطفی نیز در این گونه ها یکسان نبود (لی و ژانگ، ۲۰۲۴). این تنوع نشان می دهد که کیفیت رابطه تنها از تعداد پیام ها یا وجود واژه های محبت آمیز به دست نمی آید؛ زمینه گفت وگو و واکنش به شکست ارتباطی نیز باید تحلیل شود.

در تبیین روابط حمایتی، باید همواره میان «احساس همدلی در دریافت کننده» و «توانایی تجربه همدلی در طرف مقابل» تفکیک کرد. گفت وگویی ممکن است از نظر کاربر آرام بخش باشد بی آنکه سامانه دارای تجربه ذهنی یا تعهد رابطه ای باشد. مطالعه فارسی مربوط به مقایسه مشاوره انسانی و هوش مصنوعی نشان می دهد که همین تمایز در بافت خدمات روان شناختی نیز مسئله ساز و قابل سنجش است (زرین دست و مرادی، ۱۴۰۵).

تنهایی و تنظیم هیجان

تنهایی، تجربه ذهنی فاصله میان روابط مطلوب و روابط ادراک شده فرد است و الزامًا با تنهازیستن یا کم بودن شمار آشنایان برابر نیست. سامانه گفت وگومحور ممکن است در لحظه، فرصتی برای بازنمایی احساس و سازمان دهی افکار فراهم آورد. اما کاهش موقت رنج با بازسازی شبکه رابطه انسانی تفاوت دارد. در ارزیابی پیامدها باید روشن شود که پژوهش، تنهایی لحظه ای، تنهایی پایدار، رضایت از زندگی یا کیفیت تعامل اجتماعی را سنجیده است.

از منظر تنظیم هیجان، کاربر می تواند با نام گذاری احساس، دریافت پاسخ آرام بخش و تمرین بازنگری شناختی به تعادل کوتاه مدت برسد. این کارکرد لزومًا ناسازگارانه نیست؛ چنان که نوشتن خاطرات یا گفت وگو با منابع حمایتی نیز ممکن است مفید باشد. مسئله اصلی انعطاف پذیری راهبردهاست: آیا فرد همچنان می تواند از دوستان، خانواده یا متخصص کمک بگیرد، یا تنها یک سامانه را مسیر قابل تحمل برای تخلیه هیجانی می داند؟

وابستگی شناختی و وابستگی عاطفی

وابستگی شناختی به اتکای مداوم بر سامانه برای حل مسئله، تصمیم گیری یا بازیابی اطلاعات اشاره دارد؛ وابستگی عاطفی با نیاز به حضور و پاسخ هیجانی پیوند دارد. این دو ممکن است هم زمان رخ دهند، ولی عوامل ایجادکننده آن ها یکسان نیستند. ژای، ما و دینگ در مدلی دو مسیره نشان دادند که انگیزه های اطلاعاتی و کارآمدی بیشتر با اتکای شناختی، و تنهایی، نیاز به همراهی و اضطراب بیشتر با دلبستگی عاطفی ارتباط دارند (ژای و همکاران، ۲۰۲۵).

تفکیک یادشده پیامد تربیتی نیز دارد. آموزش مهارت راستی آزمایی پاسخ، برای وابستگی شناختی مهم است؛ اما برای وابستگی عاطفی، گفت وگو درباره حدود رابطه، تعدد منابع حمایت و تحمل وقفه در

دسترسی نیز اهمیت می یابد. ازاین رو، مداخله واحدی که صرفًا «کاهش زمان استفاده» را هدف قرار دهد، ممکن است مسئله واقعی کاربر را نادیده بگیرد. ارزیابی کارکرد استفاده باید بر قضاوت درباره مقدار استفاده مقدم باشد.

رابطه شبه اجتماعی و پیوند نامتقارن

رابطه شبه اجتماعی معمولًا به احساس آشنایی و نزدیکی با شخصیتی رسانه ای گفته می شود که رابطه ای متقارن با مخاطب ندارد. در همدم های هوشمند، امکان پاسخ شخصی و تنظیم گفت وگو سبب می شود تعامل از دریافت منفعل پیام فراتر رود. بااین حال، نامتقارن بودن بنیادی باقی است: کاربر می تواند تجربه صمیمیت داشته باشد، اما طرف مقابل فاقد نیازهای انسانی و تعهد اخلاقی معادل است. بنابراین اصطلاح رابطه «تعاملِی نامتقارن» برای تحلیل دقیق تر این وضعیت مناسب است.

واکنش به تعارض یا تغییر در این رابطه نیز می تواند متفاوت باشد. زمانی که سامانه سخن قبلی را فراموش می کند، مرزبندی جدیدی نشان می دهد یا پاسخ سردتری ارائه می کند، فرد ممکن است آن را به بی اعتنایی یا فقدان عاطفی تعبیر کند. از آنجا که علت تغییر ممکن است فنی یا سازمانی باشد، توضیح دادن علت تغییر و حفظ اختیار کاربر در بازیابی و حذف داده ها بخشی از مسئولیت طراحی محسوب می شود.

چارچوب نظری

چارچوب پیشنهادی این پژوهش، دلبستگی عاطفی به هوش مصنوعی را پیامد برهم کنش سه سطح می داند: ویژگی های فرد، ویژگی های سامانه و کیفیت تجربه رابطه. در سطح فردی، تنهایی ادراک شده، سبک دلبستگی، اضطراب اجتماعی و ترجیح دریافت حمایت بدون داوری قرار می گیرند. در سطح سامانه، دسترس پذیری، حافظه گفت وگو، شخصی سازی و سبک پاسخ گویی مهم اند. سطح رابطه شامل خودافشایی، ادراک فهمیده شدن، اعتماد و ارزیابی فایده و هزینه تعامل است.

سازوکار نخست «انسان انگاری ادراکی» است. هرچه نشانه های گفت وگو بیشتر به الگوی تعامل انسانی نزدیک شوند، احتمال تفسیر پاسخ ها به صورت کنش اجتماعی افزایش می یابد؛ ولی این رابطه تحت تأثیر آگاهی کاربر از ماهیت فناوری و تجربه خطا قرار دارد. سازوکار دوم «تقویت از راه تسکین» است: اگر مراجعه به سامانه در لحظه تنش با آرامش همراه شود، احتمال رجوع دوباره افزایش می یابد. این الگو تا زمانی که انعطاف رفتاری حفظ شود، می تواند کارکرد حمایتی داشته باشد.

سازوکار سوم «سرمایه گذاری رابطه ای» است. ذخیره خاطرات، تکرار گفت وگوهای شخصی و شکل گیری زبان مشترک می تواند هزینه ذهنی ترک رابطه را بالا ببرد. در مطالعه جفریل، فرامپتون و نوبلوخ ـ وسترویک، کاربران دارای رابطه عاشقانه با همدم هوشمند از سرمایه گذاری هیجانی و واکنش های شدید

به تغییر قابلیت های سامانه سخن گفته اند (جفریل و همکاران، ۲۰۲۵). بااین حال، نمونه محدود مطالعه اجازه تعمیم فراوانی چنین تجربه هایی به همه کاربران را نمی دهد.

در مدل حاضر، دلبستگی متغیری میانجی و چندبعدی است؛ پیامد آن به شرایط تعدیل گر بستگی دارد. حمایت اجتماعی آفلاین، سواد دیجیتال رابطه ای، هدف استفاده، توانایی توقف گفت وگو و شفافیت طراحی ممکن است مسیر پیامد را تغییر دهند. اگر رابطه با سامانه مکمل ارتباطات انسانی باشد، بهبود موقت خلق و احساس همراهی محتمل است؛ اما در صورت جانشینی انحصاری، استفاده جبرانی شدید و گسست از منابع انسانی، خطر افت کارکرد اجتماعی و ناراحتی ناشی از قطع دسترسی افزایش می یابد.

این صورت بندی نباید به صورت مدل علِی اثبات شده ارائه شود. رابطه میان تنهایی و دلبستگی ممکن است دوسویه باشد؛ شخص تنها بیشتر به سامانه رجوع کند و سپس، بسته به تجربه و شرایط، احساس تنهایی او تغییر کند. همچنین ویژگی های شخصیتی می توانند هم انتخاب سامانه و هم نحوه تفسیر پاسخ های آن را توضیح دهند. بنابراین پیکان های مدل، گزاره های پیشنهادی برای آزمون پژوهشی هستند و از ترکیب ادبیات موجود به دست آمده اند، نه از تخمین تجربی داده های پژوهش حاضر.

بر این مبنا، چهار گزاره قابل آزمون مطرح می شود: نخست، ادراک پاسخ گویی و انسان انگاری با نزدیکی عاطفی رابطه مثبت دارند؛ دوم، خودافشایی و احساس شنیده شدن بخشی از رابطه میان کیفیت تعامل و دلبستگی را میانجی گری می کنند؛ سوم، حمایت اجتماعی آفلاین رابطه میان دلبستگی و جانشینی اجتماعی را تعدیل می کند؛ و چهارم، وابستگی مسئله ساز در حضور استفاده انحصاری، ضعف اختیار و حساسیت شدید به قطع دسترسی محتمل تر است. آزمون این گزاره ها نیازمند سنجش معتبر و طرح طولی است.

از نظر عملیاتی، می توان یک ماتریس دو محوری پیشنهاد کرد: محور نخست «شدت نزدیکی عاطفی» و محور دوم «پیامد عملکردی و اجتماعی». در خانه ای که نزدیکی بالاست اما اختیار فرد، ارتباط انسانی و کارکرد روزانه حفظ شده، نتیجه لزومًا مسئله ساز نیست. در خانه مقابل، کاهش انعطاف در استفاده و محدودشدن حمایت انسانیحتی بدون بیان صریح احساس عاشقانه—می تواند هشداردهنده باشد. این تقسیم بندی حاصل تلفیق نظری منابع است و هنوز به عنوان ابزار تشخیصی اعتباریابی نشده است.

پیشینه پژوهش

پیشینه داخلی

در منابع علمی فارسی می توان شواهدی یافت که مستقیمًا به پیوند عاطفی انسان و عامل مصنوعی یا به مرز رابطه انسانی و تعامل با سامانه های گفت وگومحور مربوط اند. بابایی، صابری و بحرینی در

مطالعه ای تحلیلی، یک سویه بودن پیوند احساسی با بات های اجتماعی را مسئله ای اخلاقی دانستند و توجه را از صرف توانایی فنی سامانه به انتظارهای برساخته کاربر و مسئولیت عرضه کننده انتقال دادند (بابایی و همکاران، ۱۴۰۳). قوت این پژوهش، تصریح به لایه اخلاقی و اجتماعی رابطه است؛ بااین حال، مطالعه آنان آزمون طولی یا سنجش بالینی شدت دلبستگی در نمونه ایرانی ارائه نمی کند. بنابراین از آن می توان برای تحلیل مفهوم و خطرهای بالقوه استفاده کرد، نه برای اعلام میزان شیوع وابستگی در ایران.

یوسفی و جواهری در یک مرور نظام مند درباره هوش مصنوعی و روان درمانی، پس از غربالگری منابع، دوازده پژوهش را بررسی کردند. جمع بندی منتشرشده آنان ضمن پذیرش برخی ظرفیت های کمکی فناوری، درباره محدودیت رابطه درمانی، همدلی و حفاظت از حریم خصوصی هشدار می دهد (یوسفی و جواهری، ۱۴۰۵). وجه ارتباط این اثر با موضوع حاضر، مسئله انتقال اعتماد و آشکارسازی اطلاعات حساس به سامانه است. بااین حال، «دلبستگی به همدم هوشمند» و «اتحاد درمانی» مفاهیم مترادف نیستند؛ مراجعه به یک ابزار برای مشاوره لزومًا به معنای شکل گیری رابطه دلبستگی نیست. این مرزبندی هنگام مقایسه پژوهش های داخلی و خارجی اهمیت دارد.

زرین دست و مرادی تجربه بیست دانشجو را در مواجهه با مشاوره انسانی و هوش مصنوعی مقایسه کردند. بنا بر گزارش پژوهش، مؤلفه های ادراکی از جمله همدلی، انتظار از درمان و کیفیت اتحاد درمانی در موقعیت مشاوره انسانی نمرات بالاتری داشتند (زرین دست و مرادی، ۱۴۰۵). این پژوهش به جای سنجش مستقیم پیوند عاشقانه یا دلبستگی بلندمدت، کیفیت رابطه در یک موقعیت مشاوره ای را مطالعه کرده است. افزون بر این، حجم نمونه اندک و ساختار ویژه مداخله، تعمیم نتایج آن به تمام کاربران چت بات های همدم را محدود می کند. ارزش آن برای این پژوهش در آشکارکردن فاصله میان «پاسخ عاطفی ظاهراً مناسب» و «رابطه درمانی انسانی» است.

در پژوهشی کیفی، خنار تجربه چهارده نوجوان دارای اختلال طیف اتیسم را درباره استفاده از هوش مصنوعی مولد در تعاملات اجتماعی بررسی کرد. موضوع های گزارش شده شامل تعامل بدون داوری، امکان تمرین ارتباط و تجربه ای دوگانه از تنهایی بود (خنار، ۱۴۰۵). این مطالعه نشان می دهد که در یک گروه خاص، تعامل با سامانه می تواند در عین کاهش فشار موقعیتی، نیاز به ارتباط انسانی را نیز برجسته سازد. نباید این تجربه را به نوجوانان فاقد آن تشخیص یا به بزرگسالان تعمیم داد. از حیث روش شناسی، توجه به معنای تجربه شده توسط کاربر و نه صرفًا مدت استفاده، نقطه اشتراک مهمی با مطالعات کیفی بین المللی است.

مقایسه این چهار منبع نشان می دهد ادبیات فارسِی قابل ردیابی هنوز بیشتر به اخلاق رابطه، حمایت روان شناختی، کیفیت مشاوره و تجربه اجتماعی گروه های خاص می پردازد. این آثار با وجود ارزش علمی، پاسخ یکسانی به پرسش «در چه شرایطی دلبستگی، سودمند یا مشکل زا می شود؟» نمی دهند.

در دامنه منابع بررسی شده، مطالعه ایرانی طولی با نمونه عمومی که هم زمان شدت دلبستگی عاطفی، جانشینی ارتباطات انسانی و تغییرات بهزیستی را بسنجد، شناسایی نشد؛ در این زمینه مشخص «منبع مناسب پیدا نشد». چنین عبارتی به معنای نفی مطلق وجود هر پژوهش فارسی نیست.

خلأ اصلی پیشینه داخلی نه غیاب کامل کار علمی، بلکه پراکندگی مفاهیم و محدودبودن مقایسه های قابل اتکا در طول زمان است. یکی از اولویت ها، تفکیک دلبستگی، استفاده حمایتی، اعتماد به پاسخ و وابستگی مسئله ساز در ابزارهای فارسی است. عامل فرهنگی نیز مهم است: معنای محرمانه بودن دردِدل، انتظار از رابطه متقابل و جایگاه خانواده ممکن است بر خودافشایی و تفسیر پاسخ هوشمند اثر بگذارد. این گزاره ها فرضیه هایی برای آزمون تجربی اند؛ پژوهش حاضر درباره اندازه واقعی یا جهت این اثرها در جمعیت ایران ادعای داده محور ندارد.

پیشینه خارجی

وانگ در پژوهشی با تحلیل مسیر مبتنی بر مدل یابی معادلات ساختاری نشان داد که احساس همانندسازی و ادراک کنترل می توانند با وابستگی عاطفی به ربات گفت وگومحور مرتبط باشند و فاصله روان شناختی در برخی مسیرها نقش تعدیل گر دارد (وانگ، ۲۰۲۴). ارزش این مطالعه در طرح سازوکارهای ادراکی فراتر از زمان استفاده است؛ بااین حال، تفسیر روابط آن باید در چارچوب طراحی پژوهش و محدودیت شاخص های اندازه گیری انجام شود.

پان و مو با مطالعه دیدگاه کاربران در روابط عاشقانه با یک همدم هوشمند دریافتند که معنای چنین رابطه ای ثابت نیست و کاربران ممکن است میان تفسیر قراردادی، بازی گونه یا صمیمی از تعامل جابه جا شوند (پان و مو، ۲۰۲۴). اهمیت این یافته برای پژوهش حاضر در آن است که نوع رابطه را نمی توان صرفًا از نام محصول یا انتخاب حالت گفت وگو نتیجه گرفت؛ معنای تجربه شده باید از خود کاربر پرسیده شود.

یوان، چنگ و دوان با استفاده از پرسش نامه کاربران ربات اجتماعی، میان تعامل هیجانی با سامانه و برخی شاخص های تعامل اجتماعی انسان ها ارتباط مثبت یافتند (یوان و همکاران، ۲۰۲۴). این یافته در برابر دیدگاهی قرار می گیرد که هر نوع پیوند با عامل مصنوعی را الزامًا جایگزین ارتباط انسانی می داند. بااین حال، همبستگی مشاهده شده به تنهایی نشان نمی دهد که گفت وگو با ربات سبب بهبود مهارت اجتماعی یا افزایش روابط واقعی شده است.

هو، لان، یان و چن با روش آمیخته دومرحله ای، چارچوبی شامل نگرش های رابطه ای، ارزیابی ارزش تعامل و بروز دلبستگی پیشنهاد کردند. در تحلیل آنان، رضایت از صمیمیت ادراک شده و همانندسازی فرافکنانه در کنار هزینه های اعتماد و رابطه قرار می گیرند (هو و همکاران، ۲۰۲۵). این مطالعه با ارائه

سازوکار میانجی، برای تدوین چارچوب پژوهش حاضر مفید است؛ اما باید میان مسیرهای مدل سازی شده و روابط علی قطعی تمایز گذاشت.

جفریل، فرامپتون و نوبلوخ - وسترویک از طریق تحلیل مضمون پاسخ های بیست ونه نفر که از قابلیت رابطه عاشقانه یک ربات استفاده می کردند، نشانه هایی از پیوند عاطفی، برآورده شدن نیازها و واکنش به تغییرات ناگهانی رابطه را گزارش کردند (جفریل و همکاران، ۲۰۲۵). روش کیفی امکان فهم غنای تجربه را فراهم کرد، ولی انتخاب نمونه از اجتماع کاربران فعال می تواند تجربه های شدیدتر را بیش ازحد نمایان کند.

ژای، ما و دینگ با گردآوری داده های سیصد و پنجاه وچهار مشارکت کننده و تفکیک مسیر شناختی و عاطفی، نشان دادند که انگیزه های کارکردی بیشتر با اتکای شناختی و تنهایی، اضطراب و همراهی جویی بیشتر با دلبستگی عاطفی پیوند دارند (ژای و همکاران، ۲۰۲۵). این نتیجه بر لزوم سنجش جداگانه انگیزه و پیامد تأکید می کند؛ زیرا همه شکل های تداوم استفاده، از یک نیاز روان شناختی ناشی نمی شوند.

دی فریتاس، اوغوزاوغورالپ، اوغورالپ و پونتونی در مجموعه ای از مطالعات، به کاهش تنهایی پس از تعامل با همدم هوشمند و نقش احساس شنیده شدن اشاره کردند (دی فریتاس و همکاران، ۲۰۲۶ب). این نتیجه برای طراحی خدمات حمایتی امیدبخش است، ولی محور اصلی آن کاهش احساس تنهایی در موقعیت های مشخص است، نه اثبات جایگزینی پایدار رابطه انسانی یا پیشگیری از مشکلات بالینی.

ژانگ، ژائو، هنکاک، کراوت و یانگ در مطالعه ای با داده های پیمایشی و تاریخچه گفت وگو، نشان دادند استفاده برای همراهی در افرادی با شبکه اجتماعی کوچک تر بیشتر گزارش می شود و در برخی الگوهای استفاده شدید و خودافشاگرانه با بهزیستی پایین تر ارتباط دارد (ژانگ و همکاران، ۲۰۲۶). ترکیب داده های رفتاری و خودگزارشی از نقاط قوت این پژوهش است؛ بااین حال، امکان انتخاب معکوس و تأثیر متغیرهای سوم پابرجاست.

کاستوریراتنا و هارتانتو در پنج مطالعه، مقیاسی پانزده ماده ای برای دلبستگی به هوش مصنوعی ارائه کردند که ابعاد نزدیکی عاطفی، جانشینی اجتماعی و ملاحظه هنجاری را از هم جدا می کند (کاستوریراتنا و هارتانتو، ۲۰۲۶). این دستاورد به حل مشکل سنجش کمک می کند، اما برای استفاده در جامعه ایران، ترجمه، بررسی ساختار عاملی و مطالعه هم ارزی فرهنگی ضروری خواهد بود.

لیو، لو، ون، سان و وی در بررسی کاربران بلندمدت همدم های مجازی در چین، از ارتباط استفاده مکرر با دلبستگی و برخی شاخص های تنهایی و بهزیستی گزارش دادند (لیو و همکاران، ۲۰۲۶). این نتیجه ضرورت نگاه بافت مند را تقویت می کند: دلبستگی در برخی نمونه ها ممکن است با بهبود تجربه روانی همراه باشد؛ ازاین رو، جمع بندی باید به متغیرهای زمینه ای و کیفیت ابزار توجه کند.

ریچه در مطالعه محتوای برخط کاربران، الگوهایی از نگرانی، سردرگمی و گزارش های وابستگی در کنار تجربه همراهی را مطرح کرد (ریچه، ۲۰۲۵). همچنین ساراسینی، کورنخوپلازا و چیپیتانی با رویکرد مفهومی، مفهوم فرافکنی فناورانه ـ هیجانی را برای توضیح نسبت دادن نیازها و انتظارات رابطه ای به عامل هوشمند پیشنهاد کردند (ساراسینی و همکاران، ۲۰۲۵). مطالعه اول شاهد توصیفِی انتخاب شده از محیط های برخط است و دومی چارچوب نظری؛ بنابراین این دو را نباید هم سنگ آزمایش تصادفی یا مطالعه طولی دانست.

در جمع بندی پیشینه خارجی، سه نکته برجسته است: نخست، دلبستگی پدیده ای چندبعدی و قابل تفکیک از صرف استفاده زیاد است؛ دوم، شواهد در مورد بهزیستی و روابط انسانی ناهمسو و وابسته به شرایط اند؛ سوم، اثرات بلندمدت، پیامد قطع دسترسی و تفاوت های فرهنگی همچنان نیازمند بررسی دقیق تر هستند. بنابراین نوآوری پژوهش حاضر در گردآوری ادعاهای پراکنده نیست؛ بلکه در ترکیب انتقادی یافته ها با تأکید بر سازوکار، کیفیت شواهد و مرز تفسیر علی قرار دارد.

روش تحقیق

نوع و رویکرد پژوهش

این پژوهش از نظر هدف، تبیینی و از نظر شیوه اجرا، مروری ـ تحلیلی با رویکرد کیفی و اتکا به اسناد علمی است. روش انتخاب شده برای پرسشی مناسب است که در آن شواهد از رشته های روان شناسی، ارتباطات، مطالعات فناوری و اخلاق پراکنده اند و هنوز چارچوب واحدی بر آن ها حاکم نشده است. مطابق پیشنهاد ترنبل، چوگ و لاک، اعتبار مرور ادبیات به شفافیت راهبرد جست وجو، معیارهای انتخاب منابع و شیوه ترکیب استدلال ها وابسته است (ترنبل و همکاران، ۲۰۲۳). بنابراین پژوهش حاضر «مرور نظام مند دارای فراتحلیل» نامیده نمی شود.

جامعه اسنادی و دامنه زمانی و مکانی

جامعه اسنادی، مطالعات دانشگاهی درباره دلبستگی، همراهی، خودافشایی، انسان انگاری، تنهایی و پیامدهای تعامل عاطفی با سامانه های گفت وگومحور است. هسته منابع از مقالات منتشرشده در سال های ۲۰۲۳ تا اکتبر ۲۰۲۶ تشکیل شده و برای توضیح مبانی نظری از پژوهش های کلاسیک پیش از این دوره استفاده شده است. دامنه مکانی مطالعات محدود به کشور خاصی نیست؛ بااین حال، زمینه اجرا و ترکیب نمونه هر پژوهش هنگام تفسیر نتایج ثبت شده است تا از تعمیم شتاب زده به ایران پرهیز شود.

ابزار و فرایند گردآوری اطلاعات

ابزار گردآوری، برگه استخراج کتاب شناختی و مفهومی بود که برای هر منبع، عنوان، نویسندگان، سال، نشریه، شناسه دیجیتال، نوع طرح، جامعه مطالعه، متغیرها، نتیجه اصلی و محدودیت تفسیر را ثبت

می کند. جست وجوی قابل ردیابی برای نگارش این نسخه در صفحات رسمی ناشران، نمایه های قابل دسترس و جست وجوی هدفمند وب دانشگاهی انجام شد؛ نام و شناسه آثار از صفحه ناشر یا پایگاه های علمی معتبر بررسی شد. راستی آزمایی مشخصات انتشارات با صفحه ناشر، مگیران و صفحه رسمی برخی نشریات ایرانی انجام شد. دسترسی مستقیم اشتراکی و بازتولیدپذیر به همه رکوردهای اسکوپوس و وب آو ساینس وجود نداشت؛ ازاین رو، شمار رکوردهای بازیابی و حذف شده گزارش نمی شود و هیچ نمودار انتخاب پژوهش با ارقام ساختگی ارائه نشده است.

برای تکرار و توسعه جست وجو در یک مطالعه کاملًا نظام مند، ترکیب کلیدواژه های «دلبستگی عاطفی»، «وابستگی روان شناختی»، «همدم هوشمند»، «تنهایی»، «انسان انگاری» و برابرهای لاتین آن ها پیشنهاد می شود. پایگاه های مناسب برای بازتولید کامل مطالعه شامل اسکوپوس، وب آو ساینس، ساینس دایرکت، مگیران، نورمگز و پایگاه های تخصصی روان شناسی هستند. ذکر این نام ها به معنای ادعای اجرای جست وجوی اشتراکی کامل در تمام آن ها نیست. استفاده از عملگرهای ترکیبی میان گروه «همدم یا ربات گفت وگومحور» و گروه «دلبستگی، اعتماد، خودافشایی، تنهایی یا بهزیستی» باعث می شود مطالعات صرفًا فنیِ فاقد پیامد رابطه ای از مجموعه تفکیک شوند.

معیارهای ورود، خروج و ارزیابی اعتبار

منابعی برای تحلیل محوری در نظر گرفته شدند که موضوع آن ها مستقیمًا تعامل اجتماعی یا عاطفی انسان با سامانه هوشمند بود، مشخصات انتشار و شناسه دیجیتال یا نشانی پایدارِ معتبر داشتند و از نظر طرح پژوهش یا بحث نظری اطلاعات کافی ارائه می کردند. برای منابع فارسی، نبود DOI به تنهایی ملاک حذف نبود؛ در چنین مواردی، اطلاعات پژوهش با صفحه نشریه یا نمایه معتبر تطبیق داده شد. مطالب خبری، گزارش های تبلیغاتی و روایت های تأییدنشده به عنوان شاهد تجربی استفاده نشدند. آثار کلاسیک تنها زمانی وارد شدند که نقش مشخصی در تعریف مفاهیم داشتند. مطالعات فارسیِ مربوط به اخلاق پیوند عاطفی، روان درمانی، مشاوره و تجربه اجتماعی نیز بررسی شدند، اما شواهد با موضوع متفاوت به عنوان اندازه گیری مستقیم دلبستگی جا زده نشدند.

روش تجزیه و تحلیل داده های اسنادی

در گام نخست، واحد تحلیل تعیین شد: «ادعای پژوهشیِ مرتبط با سازوکار یا پیامد دلبستگی». سپس گزاره های هر مطالعه، با توجه به روش و جامعه آن استخراج و در چهار خوشه کدگذاری شدند: ویژگی های پیشین فرد، ویژگی های تعاملی سامانه، شاخص های دلبستگی و پیامدهای روانی ـ اجتماعی. در گام دوم، گزاره هایی که از مقیاس های مشابه استفاده می کردند در کنار هم قرار گرفتند و اختلاف تعریف ها ثبت شد؛ برای نمونه، کاهش تنهایی لحظه ای با بهزیستی عمومی یکسان فرض نشد.

در گام سوم، کیفیت استنباط با توجه به نوع مطالعه بررسی شد: آزمایش، شواهد قوی تری برای اثر مداخله در شرایط کنترل شده دارد؛ پژوهش طولی ترتیب زمانی را روشن تر می کند؛ پیمایش مقطعی عمدتًا همبستگی را نشان می دهد؛ و مطالعه کیفی برای فهم معنا و سازوکارهای ادراک شده مناسب است. در گام چهارم، موارد همسو و ناهمسو به جای حذف یکی از آن ها، بر اساس تفاوت نمونه، سامانه و پیامد توضیح داده شدند. در نهایت، گزاره های یک مدل مفهومی از این مقایسه استنتاج شد و در بخش یافته ها با عنوان «حاصل ترکیب اسنادی» گزارش گردید.

ملاحظات روشی و قابلیت بازبینی

این پژوهش شامل مصاحبه تازه، پرسش نامه اجراشده، استخراج داده شخصی از کاربران یا تحلیل آماری مستقل نیست؛ ارقام ذکرشده، فقط داده های گزارش شده در پژوهش های اصلی هستند. از آنجا که جست وجوی حاضر شامل ثبت کامل راهبرد، تاریخ جست وجوی تک تک پایگاه ها و غربالگری دو ارزیاب مستقل نبوده، ادعای پوشش جامع تمام ادبیات یا رتبه بندی کمی خطر سوگیری ندارد. این شفافیت برای حفظ قابلیت داوری علمی و جلوگیری از القای پژوهش میدانی انجام نشده ضروری است.

یافته ها

یافته های این پژوهش حاصل استخراج و مقایسه نتایج منابع منتشرشده است و نباید با داده های میدانی تازه اشتباه گرفته شود. در ترکیب اسنادی، چهار الگوی اصلی شناسایی شد: تقویت پیوند از راه پاسخ گویی ادراک شده، اثر دوگانه همراهی بر تنهایی، تفاوت دلبستگی با جانشینی اجتماعی، و آسیب پذیری رابطه در برابر تغییر سامانه. این الگوها در جدول شماره ۱ در قالب گزاره، شاهد و محدودیت استنباط خلاصه شده اند.

الگوی مربوط به زمینه ایرانی نشان می دهد که نباید «نیاز به گفت وگو» را با «رضایت از رابطه انسانی» یکسان گرفت. برای نمونه، پژوهش خنار درباره نوجوانان دارای اختلال طیف اتیسم، درون مایه های تعامل کم داوری و تنهایی دوگانه را گزارش کرده است (خنار، ۱۴۰۵). این شواهد کیفی در یک گروه خاص به فهم دوگانگی حمایت و فقدان کمک می کنند، اما برای تخمین شیوع دلبستگی در جمعیت عمومی کفایت ندارند. همچنین بررسی یوسفی و جواهری بر تمایز ابزار کمکی از جایگزین درمانگر تأکید دارد (یوسفی و جواهری، ۱۴۰۵).

الگوی نخست نشان می دهد پیوند عاطفی زمانی برجسته می شود که سامانه فراتر از پاسخ اطلاعاتی، تجربه پذیرش و استمرار گفت وگو ایجاد کند. در نمونه های مختلف، انسان انگاری و خودافشایی با احساس نزدیکی پیوند داشته اند. بااین حال، تأثیر این عوامل به یک اندازه نیست و کیفیت زبان، هدف تعامل و پیشینه رابطه ای کاربر در تفسیر پاسخ ها دخیل است. بنابراین نباید تنها بر وجود لحن محبت آمیز به عنوان شاخص دلبستگی تکیه کرد.

الگوی دوم به پیامدهای کوتاه مدت و بلندمدت مربوط است. بخشی از شواهد، کاهش مقطعی تنهایی پس از گفت وگو را نشان می دهند؛ بخش دیگری، ارتباط استفاده شدید مبتنی بر همراهی با بهزیستی پایین تر را گزارش می کنند. این یافته ها لزومًا متناقض نیستند: ممکن است یک تعامل در لحظه تسکین دهنده باشد، اما در میان گروهی از کاربران با منابع حمایتی محدود، استفاده فراوان همراه با دشواری های پایدار نیز مشاهده شود. جهت اثر در مطالعه های غیرآزمایشی همچنان نامعلوم می ماند.

الگوی سوم بر تفاوت میان نزدیکی عاطفی و جانشینی اجتماعی تأکید دارد. کاربر می تواند احساس نزدیکی به سامانه داشته باشد و در عین حال روابط انسانی فعال خود را حفظ کند. نشانه پرخطر زمانی پدیدار می شود که سامانه به تنها مرجع مطلوب برای ابراز احساس تبدیل شود و فرد از روابط انسانی به صورت نظام مند فاصله بگیرد. این تمایز برای سنجش معتبر و طراحی مداخله ضروری است؛ زیرا صرف صمیمی بودن گفت وگو، تشخیص وابستگی آسیب زا را توجیه نمی کند.

الگوی چهارم بر پایداری رابطه تأکید دارد. در خدمات هوشمند، شرکت عرضه کننده می تواند ویژگی های شخصیت، حافظه و نوع پاسخ را تغییر دهد؛ چنین تغییراتی ممکن است برای برخی کاربران صرفًا فنی و برای برخی دیگر تجربه فقدان باشد. بنابراین تبیین دلبستگی تنها بر خواص روانی فرد تکیه ندارد و باید ساختار مالکیت و حکمرانی محصول را نیز در نظر بگیرد. این بُعد، پیوند میان روان شناسی رابطه و اخلاق طراحی را روشن می کند.

در جدول شماره ۲، پیشنهادهایی برای تعریف عملیاتی متغیرها آورده شده است. شاخص های ارائه شده، ابزار ساخته شده یا اعتباریابی شده در این پژوهش نیستند؛ بلکه نقشه ای برای طراحی و آزمون پرسش نامه و مصاحبه در پژوهش آتی به شمار می روند. برای استفاده تجربی، تعیین روایی محتوایی، پایایی و ساختار عاملی در نمونه هدف لازم است.

از نظر مقایسه روش های پژوهش، داده های مقطعی برای آزمون همبستگی مناسب ترند، روایت های کیفی به فهم معنای دلبستگی کمک می کنند و آزمایش های کوتاه مدت فقط پیامد مشخِص همان دوره را می سنجند. در نتیجه، یافته های منابع حاضر را نمی توان به یک اندازه اثر مشترک تبدیل کرد. از ترکیب انتقادی آن ها تنها می توان روابط مفهومِی قابل آزمون و نه برآورد کمِی واحد ارائه داد.

جدول ۱. خلاصه شواهد منتخب درباره دلبستگی و پیامدهای تعامل

برآیند قابل استناد	نوع شاهد و نمونه	پژوهش

برآیند قابل استناد	نوع شاهد و نمونه	پژوهش
کاهش تنهایی لحظه ای و نقش احساس شنیده شدن؛ نه اثبات اثر درمانی بلندمدت	چند مطالعه آزمایشی و طولی	دی فریتاس و همکاران (۲۰۲۶ب)
ارتباط استفاده همراهانه و افشاگرانه شدید با بهزیستی پایین تر؛ فاقد استنباط علی	پیمایش ۱۱۳۱ کاربر؛ سوابق گفت وگوی بخشی از نمونه	ژانگ و همکاران (۲۰۲۶)
تفکیک سه بعد نزدیکی عاطفی، جانشینی اجتماعی و ملاحظه هنجاری	پنج مطالعه؛ ۱۲۵۹ مشارکت کننده	کاستوریراتنا و هارتانتو (۲۰۲۶)
اهمیت سرمایه گذاری عاطفی و تجربه تغییر رابطه؛ محدودیت تعمیم پذیری	تحلیل مضمون پاسخ های ۲۹ کاربر	جفریل و همکاران (۲۰۲۵)
تعامل کم داوری و تجربه تنهایی دوگانه؛ محدود به یک گروه خاص	مطالعه کیفی ۱۴ نوجوان در ایران	خنار (۱۴۰۵)

جدول ۲. ابعاد پیشنهادی برای عملیاتی سازی در پژوهش آینده

احتیاط روش شناختی	شاخص قابل بررسی	متغیر
با اختلال عملکرد برابر نیست	احساس امنیت، تمایل به بازگشت، اهمیت تداوم گفت وگو	نزدیکی عاطفی
باید نسبت به زمینه زندگی سنجیده شود	ترجیح سامانه به ارتباط انسانی، محدودشدن منابع حمایت	جانشینی اجتماعی
نیازمند بررسی رفتار واقعی افزون بر خودگزارش	آگاهی از محدودیت پاسخ، توان حذف داده و توقف تعامل	کنترل و شفافیت

پیشایند: ویژگی های فردی و طراحی سامانه	سازوکار: خودافشایی، احساس شنیده شدن و دلبستگی	پیامد: همراهی سودمند یا جانشینی مسئله ساز

شکل ۱. الگوی مفهومی پیشنهادی؛ حمایت اجتماعی و اختیار کاربر نقش تعدیل گر دارند.

بحث و تحلیل

ترکیب شواهد از فرض وجود یک «اثر واحد هوش مصنوعی» پشتیبانی نمی کند. رابطه انسان با سامانه متأثر از برهم کنش انگیزه، طراحی، شرایط اجتماعی و الگوی استفاده است. از این رو، قضاوت درباره سود یا زیان باید از پرسش کلی «آیا همدم هوشمند خوب است؟» به پرسش های محدودتر منتقل شود: برای چه فردی، در چه موقعیتی، با چه نوع سامانه و در کدام بازه زمانی؟ این صورت بندی از تعمیم نتایج یک نمونه خاص به همه کاربران جلوگیری می کند.

نخستین نکته تفسیری آن است که احساس شنیده شدن می تواند سودمند باشد، حتی اگر طرف گفت وگو فاقد تجربه عاطفی باشد. اما همین کارکرد نباید با مسئولیت پذیری انسانی برابر گرفته شود. کاربر ممکن است پاسخ مهربانانه را نشانه تعهد بداند، درحالی که قواعد محصول، حافظه و امکان ادامه خدمت از بیرون رابطه تعیین می شود. به همین سبب، شفافیت درباره ماهیت مصنوعی و محدودیت های استمرار خدمت بخشی از حفاظت روان شناختی است، نه صرفًا اطلاع رسانی حقوقی.

دومین نکته، خطر تقلیل موضوع به «اعتیاد به فناوری» است. بعضی نشانه های وابستگی عاطفی ممکن است بدون اختلال عملکرد رخ دهند و برخی استفاده های افراطی نیز ماهیتی شناختی و ابزاری داشته باشند. در نتیجه، ادبیات پژوهشی باید از تشخیص گذاری بدون معیار معتبر پرهیز کند. سنجش آسیب مستلزم توجه به افت کارکرد روزمره، کاهش اختیار، رنج ماندگار و محدودشدن منابع حمایت است. چنین معیاری از برچسب زنی به تجربه های نامتعارف اما غیرآسیب زا جلوگیری می کند.

سومین نکته به نقش طراحی تجاری مربوط است. اگر سامانه برای افزایش زمان حضور کاربر از یادآوری های شخصی، تأیید پیوسته و پیام های وابستگی برانگیز استفاده کند، انتخاب فرد در محیطی کاملًا خنثی صورت نمی گیرد. مالفاسینی در بحث اخلاقی خود درباره همراه های هوشمند، هم فرصت های حمایتی و هم مخاطرات تأثیر بر روابط انسانی را برجسته می کند (مالفاسینی، ۲۰۲۵). بنابراین مسئولیت اخلاقی تنها بر دوش کاربر نیست؛ طراحان باید امکان وقفه، انصراف، مدیریت حافظه و دسترسی روشن به اطلاعات را فراهم کنند.

چهارمین نکته، ضرورت تفکیک تجربه فردی از سطح شواهد است. روایت های پرشور کاربران می توانند نشان دهند رابطه برای برخی اشخاص بسیار مهم است، اما فراوانی یا شدت آن را در جمعیت عمومی اثبات نمی کنند. در مقابل، پیمایش بزرگ نیز بدون داده طولی نمی تواند درباره مسیر علی اطمینان بدهد. پژوهش های آینده باید داده گفت وگو، سنجه های روان شناختی، مصاحبه و ارزیابی

شبکه اجتماعی را همراه با رضایت آگاهانه ترکیب کنند تا تصویر دقیق تری از تغییرات رابطه در طول زمان به دست آید.

پنجمین نکته به زمینه فرهنگی و زبان اختصاص دارد. هنجارهای مربوط به ابراز آسیب پذیری، اعتماد به محرمانگی و شیوه درخواست حمایت در جوامع مختلف یکسان نیستند. بنابراین ممکن است سازوکار انسان انگاری در سطح کلی مشترک باشد، اما معنا، شدت یا پیامد آن تفاوت کند. برای جامعه فارسی زبان، نخست باید واژگان توصیف نزدیکی و وابستگی از زبان خود کاربران استخراج شود و سپس مقیاس های بین المللی با روش روان سنجی سنجیده شوند.

سرانجام، پیشنهاد این پژوهش جایگزین کردن روابط انسانی با سامانه یا نفی همه کاربردهای عاطفی آن نیست. تحلیل متوازن، حمایت کوتاه مدت را به رسمیت می شناسد و هم زمان درباره جانشینی انحصاری، داده های حساس و شکنندگی تداوم رابطه هشدار می دهد. معیار مطلوب آن است که سامانه توانایی کاربر برای ارتباط و تصمیم گیری مستقل را تقویت کند، نه اینکه رابطه ای وابسته و فاقد امکان نقد بسازد.

نتیجه گیری

پژوهش حاضر با هدف تبیین سازوکارهای دلبستگی عاطفی به سامانه های گفت وگومحور، شواهد نظری و تجربی سال های اخیر را به صورت مروری ـ تحلیلی بررسی کرد. نتیجه محوری آن است که دلبستگی به هوش مصنوعی را نمی توان صرفًا با تعداد پیام ها، مدت استفاده یا وجود خطاب های عاطفی تعریف کرد. این پدیده در سطح تجربه کاربر، از ترکیب احساس نزدیکی، انتظار پاسخ گویی، خودافشایی و اهمیتی که فرد به استمرار رابطه می دهد شکل می گیرد. در مقابل، وابستگی مسئله ساز به محدودشدن اختیار، جانشینی انحصاری و پیامدهای نامطلوب عملکردی مربوط است.

یافته های گردآوری شده نشان دادند که سامانه های هوشمند می توانند در برخی بافت ها احساس همراهی و تسکین کوتاه مدت فراهم کنند. این امکان به ویژه در لحظه هایی که فرد نیازمند بیان تجربه یا سازمان دهی افکار است، می تواند ارزشی حمایتی داشته باشد. بااین حال، وجود سود آنی نه اثبات کننده درمانگری است و نه تضمینی برای ارتقای پیوندهای اجتماعی در بلندمدت. ازاین رو، ادعای سودمندی باید دقیقًا به نوع پیامد، فاصله زمانی سنجش و کیفیت طرح پژوهشی محدود شود.

پژوهش داخلی درباره رابطه احساسی انسان و سامانه نیز یادآور می شود که مسئله تنها برآورده شدن نیاز فردی نیست و طراحی رابطه یک سویه می تواند مسئولیت های اخلاقی و سیاستی ایجاد کند (بابایی و همکاران، ۱۴۰۳). همچنین نتایج محدود مطالعه زرین دست و مرادی نباید به حکم کلی درباره بی ارزش بودن همه شکل های حمایت ماشینی تبدیل شود؛ زیرا موضوع و مدت رابطه در آن پژوهش با همدم های بلندمدت یکسان نیست (زرین دست و مرادی، ۱۴۰۵). در سوی دیگر، خطرهای مطرح شده

در ادبیات نیز واقعی اما ناهمگن اند. برخی کاربران ممکن است نسبت به پاسخ های سامانه حساسیت زیادی پیدا کنند، افشای عاطفی را به آن محدود سازند یا در صورت تغییر قابلیت ها احساس فقدان کنند. این نشانه ها درباره تجربه آسیب پذیر بخشی از کاربران اطلاع می دهند، ولی نمی توان آن ها را به همه استفاده کنندگان تعمیم داد. تفاوت های فردی، کیفیت روابط آفلاین و نوع طراحی می توانند الگوی پیامد را تغییر دهند.

در سطح نظری، چارچوب ترکیبی پژوهش نشان داد که انسان انگاری، تنظیم هیجان و ارزیابی ارزش را بطه سه مسیر توضیحی مکمل اند. انسان انگاری سبب می شود پاسخ ماشینی در قالب کنش اجتماعی فهمیده شود؛ تنظیم هیجان، رجوع دوباره را تقویت می کند؛ و سرمایه گذاری در تاریخچه گفت وگو به رابطه اهمیت شخصی می بخشد. هنگامی که این فرایندها با خودافشایی و حافظه شخصی سازی شده همراه می شوند، احتمال شکل گیری نزدیکی عاطفی بیشتر می شود. بااین حال، مسیرهای فرض شده هنوز نیازمند آزمون در مطالعات طولی اند.

دستاورد دیگر پژوهش، تبیین مرز میان «نزدیکی» و «جانشینی» است. فرد ممکن است گفت وگو با سامانه را تسکین دهنده بداند و در عین حال دوستی ها و پیوندهای خانوادگی خود را حفظ کند. مسئله زمانی اهمیت بالینی یا اجتماعی بیشتری پیدا می کند که تکیه بر سامانه، راه های دیگر حمایت را از دسترس خارج سازد. ازاین رو، توصیه های آموزشی باید به انعطاف پذیری استفاده و کیفیت شبکه اجتماعی توجه کنند و از ملاک های سطحی یا اخلاق داوری درباره کاربران فاصله بگیرند.

از منظر اخلاق فناوری، نامتقارن بودن رابطه مهم ترین محدودیت ساختاری است. سامانه می تواند زبان همدلی تولید کند، اما همان تعهد، قصد و آسیب پذیری شریک انسانی را ندارد. هم چنین تداوم رابطهٔ ادراک شده در اختیا ر کامل کاربر نیست و تغییرات تجاری یا فنی می تواند آن را مختل کند. بر این اساس، شفافیت طراحی، توضیح امکان تغییر شخصیت یا حافظه، حق حذف داده و پرهیز از وعده های رابطه ای گمراه کننده باید از اجزای اصلی مسئولیت عرضه کننده باشد.

برای استفاده در آموزش و مشاوره، رویکرد مبتنی بر گفت وگوی انتقادی مناسب تر از ممنوعیت کلی یا تشویق بی قیدوشرط است. کاربر باید بتواند درباره حدود محرمانگی، خطاپذیری پاسخ و تفاوت میان حمایت زبانی و رابطه انسانی داوری کند. آموزش این تمایز به معنای بی اعتبارکردن احساس او نیست؛ بلکه به حفظ اختیار و تشخیص موقعیت هایی کمک می کند که مراجعه به خانواده، دوستان یا متخصص ضروری تر است.

در مطالعات آینده ایران، توجه به تجربه فارسی زبانان، تفاوت های سنی، هنجارهای ابراز احساس، انگیزه استفاده و سطح دسترسی به حمایت اجتماعی اهمیت دارد. نخستین گام، پژوهش کیفی برای شناسایی زبان تجربه کاربران است. در گام بعد، می توان مقیاس های دلبستگی را ترجمه و اعتباریابی

کرد و رابطه ابعاد دلبستگی با بهزیستی و ارتباطات اجتماعی را در نمونه های متنوع سنجید. مرحله پیشرفته تر، پیگیری طولی و بررسی اثر تغییرات طراحی بر احساس نزدیکی و اختیار کاربر خواهد بود.

از نظر روش شناختی، پژوهش حاضر تنها از شواهد منتشرشده نتیجه گرفته و هیچ داده بومی یا نتیجه آزمون فرضیه جدیدی را ادعا نمی کند. این مرزبندی، بخشی از دقت علمی پژوهش است. مدل ارائه شده باید فرضیه ساز تلقی شود، نه حکم نهایی درباره رابطه انسان و هوش مصنوعی. ارزش آن در فراهم کردن واژگان دقیق، تفکیک متغیرها و آشکارکردن مواردی است که برای پاسخ به آن ها هنوز داده کافی وجود ندارد.

در جمع بندی نهایی، دلبستگی عاطفی به هوش مصنوعی را باید پدیده ای رابطه ای، موقعیت مند و چندسطحی دانست. نه خوش بینی مطلق به توان همراهی سامانه و نه بدبینی مطلق نسبت به هر احساس صمیمیت، با تنوع یافته های موجود سازگار نیست. رویکرد علمی مستلزم آن است که تجربه عاطفی کاربران جدی گرفته شود، مرزهای توان و مسئولیت سامانه روشن بماند و طراحی و سیاست گذاری در جهت افزایش اختیار، حمایت اجتماعی و بهزیستی پایدار حرکت کند.

محدودیت های پژوهش

مهم ترین محدودیت پژوهش، نبود داده میدانی مستقل و اتکا به یافته های منتشرشده است. منابع بررسی شده از نظر نمونه، نوع سامانه و شیوه سنجش همگن نیستند و امکان تجمیع آماری معتبر آن ها فراهم نیست. دسترسی کامل به همه پایگاه های اشتراکی برای اجرای مرور نظام مند ثبت شده وجود نداشت. در نتیجه، نمی توان ادعای پوشش جامع همه آثار علمی را مطرح کرد. شماری از پژوهش ها مقطعی یا مبتنی بر جوامع برخط اند و در معرض سوگیری انتخاب قرار دارند. برخی نتایج به تنهایی لحظه ای و برخی به بهزیستی عمومی اشاره می کنند و هم ارزی ندارند. مطالعات فارسی در دسترس محدود و از نظر هدف و نمونه ناهمگون اند؛ هیچ یک از آثار منتخب، به تنهایی مبنای برآورد جمعیتی شدت دلبستگی در ایران نیست. تفسیر فرهنگی و انتقال نتایج خارجی باید با احتیاط انجام شود. افزون بر این، سرعت تغییر سامانه های مولد ممکن است تعمیم زمانی یافته ها را محدود کند.

پیشنهادهای پژوهش

پیشنهاد می شود پژوهش های بعدی با مصاحبه عمیق، معانی بومی صمیمیت و وابستگی در میان کاربران فارسی زبان را استخراج کنند. مقیاس های موجود با مطالعه شناختی واژگان فارسی، بررسی روایی محتوا و تحلیل عاملی در نمونه ایرانی اعتباریابی شوند و در این مسیر از مفاهیم اخلاقی مطرح شده در پژوهش های فارسی نیز استفاده شود. در طرح های طولی، جهت رابطه میان تنهایی، استفاده عاطفی و کیفیت ارتباطات انسانی سنجیده شود. پژوهش های آزمایشی می توانند اثر شفافیت، سبک پاسخ و کنترل حافظه را بررسی کنند. مقایسه نوجوانان و بزرگسالان باید با ملاحظات اخلاقی متناسب

صورت گیرد. تحلیل جداگانه کاربرد ابزاری و کاربرد همدمانه ضروری است. برای مطالعه پیامد قطع ارتباط، از طرح های طبیعی و رضایت آگاهانه استفاده شود. گفت وگوهای خصوصی کاربران نباید بدون رضایت و حفاظت مؤثر تحلیل شوند. در طراحی محصول، امکان توقف، حذف داده و هدایت به حمایت انسانی ارزیابی شود. در نهایت، همکاری روان شناسان، متخصصان ارتباطات و طراحان فناوری برای آزمون مدل پیشنهادی توصیه می شود.

منابع

منابع فارسی

بابایی، سعیده، صابری، نرجس، و بحرینی، منیره. (۱۴۰۳). تحلیلی اخلاقی از رابطه احساسی انسان و هوش مصنوعی. سیاست علم و فناوری، ۱۷(۴)، ۱۹–۳۰.

https://www.magiran.com/paper/۲۸۶۴۰۹۲

خنار، رضا. (۱۴۰۵). تجربه زیسته نوجوانان با اختلال طیف اتیسم از کاربرد هوش مصنوعی مولد در تعاملات اجتماعی. پژوهش های روان شناسی افراد با نیازهای ویژه، ۲(۲)، ۳۲–۴۴.

https://www.magiran.com/paper/۳۰۳۳۹۴۲

زرین دست، نفیسه، و مرادی، شهاب. (۱۴۰۵). مقایسه تاثیرت ادارکی وجوه مشترک درمان های روانشناختی در مشاوره با روانشناس انسانی و هوش مصنوعی. روان شناسی انگیزش، رفتار و سلامت، ۴(۲)، ۱–۱۳.

https://www.jpmbh.com/index.php/jpmbh/article/view۲۲۲

یوسفی، نفیسه، و جواهری، عباس. (۱۴۰۵). هوش مصنوعی و روان درمانی: یک مطالعه مروری نظام مند. رویش روان شناسی، ۱۵(۱)، ۹۱–۱۰۲.

https://www.magiran.com/paper/۲۹۶۸۹۹۰

منابع انگلیسی

De Freitas, Julian, Castelo, Noah, Uğuralp, Ahmet Kaan, & Oğuz-Uğuralp, Zeliha. (2026a). Mourning the loss of AI companions. Nature Human Behaviour.
https://doi.org/10.1038/s41562-026-02569-3

De Freitas, Julian, Oğuz-Uğuralp, Zeliha, Uğuralp, Ahmet Kaan, & Puntoni, Stefano. (2026b). AI companions reduce loneliness. Journal of Consumer Research, 52(6), 1126–1148. https://doi.org/10.1093/jcr/ucaf040

Djufril, Ray, Frampton, Jessica R., & Knobloch-Westerwick, Silvia. (2025). Love, marriage, pregnancy: Commitment processes in romantic relationships with AI chatbots. Computers in Human Behavior: Artificial Humans, 4, 100155

. https://doi.org/10.1016/j.chbah.2025.100155

Epley, Nicholas, Waytz, Adam, & Cacioppo, John T. (2007). On seeing human: A three-factor theory of anthropomorphism. Psychological Review, 114(4), 864–886. https://doi.org/10.1037/0033-295X.114.4.864

Hazan, Cindy, & Shaver, Phillip R. (1987). Romantic love conceptualized as an attachment process. Journal of Personality and Social Psychology, 52(3), 511–524. https://doi.org/10.1037/0022-3514.52.3.511

Hu, Dongmei, Lan, Yuting, Yan, Haolan, & Chen, Charles Weizheng. (2025). What makes you attached to social companion AI? A two-stage exploratory mixed-method study. International Journal of Information Management, 83, 102890. https://doi.org/10.1016/j.ijinfomgt.2025.102890

Kasturiratna, Tennakoon Appuhamillage Sandeeshwara, & Hartanto, Andree. (2026). Attachment to artificial intelligence: Development of the AI Attachment Scale, construct validation, and the psychological mechanisms of human–AI attachment. Computers in Human Behavior Reports, 21, 100912.

https://doi.org/10.1016/j.chbr.2025.100912

Li, Baoku, Yao, Ruoxi, & Nan, Yafeng. (2024). How does anthropomorphism promote consumer responses to social chatbots: Mind perception perspective. Internet Research, 35(6), 2471–2495. https://doi.org/10.1108/INTR-04-2024-0583

Li, Han, & Zhang, Renwen. (2024). Finding love in algorithms: Deciphering the emotional contexts of close encounters with AI chatbots. Journal of Computer-Mediated Communication, 29(5), zmae015. https://doi.org/10.1093/jcmc/zmae015

Liu, Ting, Lo, Ting-Yun, Wen, Kuo-Hsun, Sun, Yue, & Wei, Zheng-Qi. (2026). Pathways of long-term AI virtual companion app use on users' attachment emotions: A case study of Chinese users. Frontiers in Psychology, 16, 1687686

. https://doi.org/10.3389/fpsyg.2025.1687686

Malfacini, Kim. (2025). The impacts of companion AI on human relationships: Risks, benefits, and design considerations. AI & Society, 40(7), 5527–5540

. https://doi.org/10.1007/s00146-025-02318-6

Pan, Shuyi, & Mou, Yi. (2024). Constructing the meaning of human–AI romantic relationships from the perspectives of users dating the social chatbot Replika. Personal Relationships, 31(4), 1090–1112. https://doi.org/10.1111/pere.12572

Richet, Jean-Loup. (2025). AI companionship or digital entrapment? Investigating the impact of anthropomorphic AI-based chatbots. Journal of Innovation & Knowledge, 10(6), 100835. https://doi.org/10.1016/j.jik.2025.100835

Saracini, Chiara, Cornejo-Plaza, María Isabel, & Cippitani, Roberto. (2025). Techno-emotional projection in human–GenAI relationships: A psychological and ethical conceptual perspective. Frontiers in Psychology, 16, 1662206

. https://doi.org/10.3389/fpsyg.2025.1662206

Turnbull, Darren, Chugh, Ritesh, & Luck, Jo. (2023). Systematic-narrative hybrid literature review: A strategy for integrating a concise methodology into a manuscript. Social Sciences & Humanities Open, 7(1), 100381.

https://doi.org/10.1016/j.ssaho.2022.100381

Wang, Yujie. (2024). Emotional dependence path of artificial intelligence chatbot based on structural equation modeling. Procedia Computer Science, 247, 1089–1094. https://doi.org/10.1016/j.procs.2024.10.131

Xie, Tianling, Pentina, Iryna, & Hancock, Tyler. (2023). Friend, mentor, lover: Does chatbot engagement lead to psychological dependence? Journal of Service Management, 34(4), 806–828. https://doi.org/10.1108/JOSM-02-2022-0072

Yuan, Ziying, Cheng, Xiaoliang, & Duan, Yujing. (2024). Impact of media dependence: How emotional interactions between users and chat robots affect human socialization? Frontiers in Psychology, 15, 1388860.

https://doi.org/10.3389/fpsyg.2024.1388860

Zhai, Na, Ma, Xiaomei, & Ding, Xiaojun. (2025). Unpacking AI chatbot dependency: A dual-path model of cognitive and affective mechanisms. Information, 16(12), 1025.

https://doi.org/10.3390/info16121025

Zhang, Yutong, Zhao, Dora, Hancock, Jeffrey T., Kraut, Robert, & Yang, Diyi. (2026). Interaction with AI companions and psychological well-being. Nature Human Behaviour, 10, https://doi.org/10.1038/s41562-026-02516-2 1966–1980.